

های  
نه تری  
جوردگی  
باید بابعاد  
یعنی  
ت وسیع  
ندا کاری  
قع بینانه  
اراده ای  
طلبانه

ی وارد  
توسعه  
طالعه در  
ی و در  
عی عدم  
منافع  
پیشرفته  
بهین

- 1) Es
- کشورهای
- ناب درام
- مترجم
- 2) En
- 3) Di
- 4) Ov
- 5) Hi



نوشته : یوگنی وینو  
ترجمه : اسماعیل عباسی  
نظریه های

# در شعر

شاعران دو گونه اند .  
یکی در پی آنست که آب از دلو آن یکی  
برآید .  
دیگری در جستجوی مکانیست که خود در  
آن قناتی حفر کند .  
آب دلو را حدیست ، درحالی که از قنات  
هر چه بتوانی می توان آب برداشت .  
تحصیل استعاره های دیگران کاریست عبث ؛  
هر کسی خود باید در پی حفر قناتی باشد .  
\*\*\*

شاعرانی هستند که خمیره ی آنان را فقط  
فقرات نادر و گرانبه ای مثل کروم ، نیکل و غیره  
تشکیل می دهد و از « آهن » عنصر ساده و اولیه  
خبری نیست . خمیره یی که فاقد « آهن » است فاقد  
محسّنات گوناگون است .  
\*\*\*

شاعر باید شاد باشد . شادی یا صحیح تر  
بگویم احساس شادی عادی ترین حالت شاعر بهنگام  
کار است . شاعر ، بسا احساس شادیست که  
می سراید .

در يك حالت شادیست که شعری تغزلی  
به وجود می آید . اما شادی را چگونه باید آرمود ؟  
چنین لحظه یی ، که نادره است .  
لحظه یی است که باید تمام وجود و تمام  
سلسله اعصاب شاعر را تکان دهد . شاعر برخلاف

سکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

## رسال جامع علوم انسانی

ساجیان حرفه های دیگر ، فقط هنگامی که شادی  
جانش را « آلوده » سازد می تواند با شوری  
« تب آلود » کار کند .  
\*\*\*

یکبار مقاله یی خواندم از آکادمیسین  
« ایگور تام » درباره ی توسعه ی فیزیک نظری  
درآینده . تام می نویسد ، دانشمندان معتقدند که  
جهان در آستانه ی کشف نظریاتی نوین در فیزیک  
می باشد . این نظریه ها ، مسایل پیچیده و گوناگونی  
را که نظریه های معتبر امروزی عاجز از پاسخگویی  
به آن ها هستند ، جواب خواهد گفت .

تصوری که امروز ما از جهان داریم ،  
رضایتبخش نیست . برخی از دانشمندان معتقدند  
که تولد این نگره ی جدید تا سده ی دیگر امکان  
پذیر نخواهد بود . ولی آکادمیسین تام نظرگاه  
دیگری دارد ؛ به عقیده ی وی پیدایش این نظریه ها  
خیلی زودتر ممکن خواهد شد .

تام ، که برنده جایزه ی نوبل نیز هست ، در  
خاتمه ی مقاله اش چنین می نویسد : « اشتیاق عمیق  
من این است که تا پدید آمدن نظریه ی جدید  
زنده باشم و از آن گذشته ، توانایی فهم آنرا نیز  
داشته باشم . » به بیانی دیگر تام حتی مطمئن نیست  
که قادر به فهم این نظریه باشد !

با خود گفتم ، چه نیای پیچیده و پرابهانی  
داریم . باید این موضوع را پذیرفت که به  
پیچیدگی های موجود در این دنیا با هر کلیدی  
« ساده » بی نمی توان دست یافت .  
\*\*\*

ولی پیچیدگی نیز چندین گونه است . در  
کنار پیچیدگی یی که محصول سلامت عقل ، مکتب  
اندیشه و فراوانی آن است ، و بنا به دلیل ساده  
نبودن موضوع مورد بحث حاصل شده است ،  
پیچیدگی یی کاذبی نیز وجود دارد که در واقع  
تظاهر به پیچیدگی است .

دیده شده ، خوانندگی که پیش خودش خود را روشن‌فکر می‌داند با پیچیدگی تقلیدی خود را تحقیر می‌کند . او این « پیچیدگی » را دوست می‌دارد . ولی در چنین صورتی او از فهم اشعار گنگ شاعری از این دست عاجز خواهد شد . این قبیل پیچیدگی در سطح تفکر بجه محصولها است . و چیزی نیست مگر راهی برای سرپوش گذاشتن بر روی ضعفها .

همینگوی می‌نویسد اگر نویسندگی بیانی روشن داشته باشد ، خطاهای او از دید دیگران به‌دور نخواهد ماند . ولی اگر خود را در پشت عباری از پیچیدگی پنهان سازد و از اظهار نظر صریح خودداری ورزد ، دیگر به‌اشکال می‌توان نقاب از چهره‌ی دروغین او برداشت .

آدم دلت می‌خواهد به‌این شاعران بگوید :  
نظا هر بی است ؛ این قلم و این کاغذ ، بی‌ایند  
مرد مردانه آنچه را کمی‌خواهید صاف و پوست  
کنده روی کاغذ بیاورید .  
و آن وقت روشن می‌شود که اینان چیزی  
برای گفتن ندارند !

\*\*\*

در انبیاء ، هر چیزی از طریق اندیشه بیان می‌شود . حتی احساس ، احساسات از قالب‌اندیشه است که به‌خواننده ارائه می‌شود . جز این دیگر راهی نیست . ولی احساسات محض را می‌توان با حرکات دست نیز بیان کرد .

با این وصف هنگام خواندن شعر ، ما اندیشه را هم می‌خوانیم . اگر چه ممکن است شاعر به هنگام سرودن آن دچار احساسات نیز شده باشد . به قول پاسکال ، شور ، « انگیزختگی سریع اندیشه » است .

\*\*\*

هر اکبیت به سر و ش دلف اشاره می‌کند که نه غامض گویی می‌کرد ، و نه سخن می‌گفت ، بل بانسانها بیان می‌کرد .

می‌توان گفت که شاعر نیز چنین است . شاعر « بانسانها بیان می‌کند » یعنی به‌وسیله‌ی تصویرها ( = ایماژ ) و به‌وسیله‌ی تصویر است که گفته‌های او بیش از یک معنی پیدا می‌کند ، معانی ضمنی و عبق کلام به‌آن شدت می‌بخشد و تأثیری بصری می‌آفریند .

\*\*\*

شعرهایی هست ، حتی گهگاه خیلی کوتاه ، که [ جهانی ] عظیم را دربر می‌گیرد . شعری کوچک که سایه‌ی غول‌آسا می‌افکند .

شعر « تک بادبان سپید » لرمانتف ... ،  
« چنین گفت خطیب رومی ... ( مسرو ) » از تیویف ، « پیامبر » پوشکین و « گراناااا » ی سواتف از این قبیل هستند .

برعکس ، جنگلی عظیم نیز از شعر هست که سایه‌ی نمی‌افکند ، با دقیق‌تر بگویم ، سایه‌ی زودگذر دارد که بیش از یک روز نمی‌پاید .

\*\*\*

همه کم‌وبیش می‌دانند که امروز سطح صنعت شعر رو به‌رفته نسبت به گذشته بالاتر رفته است ، شعرهای بسیاری است که محکم هستند و از نظر شکل ترکیبی نسبتاً خوب دارند ، ولی خواننده را در یک حالت بی‌تفاوتی رها می‌سازند . هنگام آن است که بدانیم شاعر از چه جنبه‌هایی با شعر ساز فرق پیدا می‌کند .

البته وجوه افتراق متعددی را می‌توان برشود ، اما در حال حاضر من فقط یک مورد را مورد بحث قرار می‌دهم .

کورینی چوکوفسکی می‌نویسد که شاعر با رشته‌ی طویل تفکری سرشار از شیفتگی زاده می‌شود . همین اندیشه است که در کل حیات او ریشه می‌نویسد و به‌بیانی می‌توان گفت که او پیوسته تلاش می‌کند « زندگی‌ها با تصویرها خلاصه کند » . و همین اندیشه است که به‌تمام شعرهای شاعر شکل و وحدت درونی می‌بخشد و در غیر

این صورت ، بی‌آن که تأثیری واحد و کامل بیافریند ، همچو از هم متلاطم خواهد شد . شاعر در دنیای همین از دیده‌ها آنچه را که با این اندیشه پیوستگی دارد ، مستحسب می‌کند ؛ و همین رشته است که به‌شاعر یاری می‌کند تا او خود را از میان رخسارها و وقایع پیچیده بیاورد .

شعرها فاقد این اندیشه‌ی اساسی است ، او درباری از موضوعی می‌سراید ، می‌تواند در حکم گدسی است برای آسایش وی ، خودش را با سنجش و گزینش رنجه نمی‌کند ، به‌عین جهت هر واقعه‌ی در شعر او در حد واقعه باقی می‌ماند . هر شعر جداگانه‌ی او انگار از یک باتری جداگانه‌ی تغذیه می‌کند . درحالی که [ کلیه‌ی ] شعرهای شاعر واقعی گویی تماماً به‌یک منبع تغذیه‌ی واحد یا ولتاژ زیاد مرتبط است .

شعرهای شاعر واقعی که نسبت به زندگی و دنیا نگرانی خاص خودش را دارند و اکنون و همینجا قادر به‌درک ژرفای پدیده‌هایی‌ست که اشخاص عادی برای درک آن‌ها به‌طول وقت نیاز دارند . شعرها ، بدون این اندیشه‌ی اساسی ، به‌طور عوس تازه‌ی « اجازدهی خروج » می‌دهد . خواندن شعر یک شاعر نیاز به‌تمرکز روحی معینی دارد ، چرا که در ژرفای شعر او اندیشه‌ی نهفته است .

\*\*\*

نویسنده‌ی که فقط واقعه‌ها را در کشکول خود جمع می‌کند ، نویسنده نیست .

کپی‌ی بی‌کم‌وکاست زندگی روزمره نوعی واقعی‌گرایی آبکی است . خالق چنین نوعی از شعر ، حکم یافته‌ی را دارد که بافتنی تمام نشدنی‌ی را می‌یابد . [ چنین شاعری ] آنچه را که می‌بیند بطرز کودکانه نقل می‌کند . انبوهی از واقعه‌ها را پشت‌سر هم ردیف می‌کند که در نتیجه‌ی آن گهگاه وقایع ناقص و باطل‌کننده‌ی یکدیگر می‌شوند .

« شناختی که می‌خواهد چیزها را همانطور که هست دربرگیرد ، باخود به‌تضاد برمی‌خیزد . این

نظر هگل مورد تأیید اندیشمندان دیگر نیز هست . ولی شعر واقعی به‌ما قدرتی غیرمنتظره می‌بخشد که می‌شود دنیا را تماماً ببینیم . برای کسی که واقعه‌ها را ثبت می‌کند ، دنیا در حکم مجموعه‌ی از اجزاء است که به‌هیچ‌روی باهم ارتباط ندارند .

اندیشه‌ی اساسی به‌تمام اشعار تغزلی شاعران درون روشنی می‌بخشد . شاعر باید غرق در آرمان خود باشد و گرنه تمام کارش کسالت‌آور ، مبتذل و بی‌روح خواهد بود .

یک شاعر ترقی‌خواه کاملاً باید این گفته‌ی « آلکسی تولستوی » را در ذهن داشته باشد ، « نباید از جنبه‌ی غیرشخصی به قضایا نگریست و به ( ضبط وقایع ) پرداخت ، بل باید به‌نیسال نمونه‌های والاتری از استنباط‌های کلی در زندگی بود . »

\*\*\*

بین هنرمند و گذشته رابطه‌ی متقابلی وجود دارد .

نباید در خارج از گذشته و یا در بطن گذشته زیست ؛ بل که باید پیوسته در جدل ، در کشمکش و در ارتباط با گذشته ، و در تداوم و رابطه‌ی متقابل با گذشته و سنت‌ها زیست ؛ باید به‌آن عشق ورزید و یا آن در نزاع بود ؛ و با این دو نقطه نظر به گذشته مرتبط بود .

شاعر ضمن دست‌و‌پنجه نرم کردن با جریان عادی امور ، ویران‌آختن قراردادهای ، و فایده‌آمدن برایستایی محض ، اندیشه‌های گسترده شده را با مهارت به‌کار می‌گیرد و اندیشه‌هایی را از گذشته که با آن‌ها احساس هماهنگی می‌کند پی‌گیری می‌کند و به‌بیانی ساده‌تر سنت‌ها را تعقیب می‌کند . بایستی با گذشته در گفتگو بود ، و این تنها روشی است که پیوستگی با سنت به‌وجود می‌آید . برای سنتی بودن ، شخص نیاز به‌توانایی زیاد و قریحه‌ی چشمگیر دارد .

بدون داشتن این توانایی ، شاعر خود را خارج از مسیر اصلی و در کناره‌ی آن می‌یابد . شاهراه در پشت سرش گسترده شده است و این بدان معناست که وی حتی در زمان زندگی‌اش بفراموشی سپرده می‌شود . قدرت و شهامت شاعرانه می‌خواهد تا به‌سنت‌ها دست یافت . اشخاص ضعیف را راهی به‌گفتگوی « شاعران بزرگ » گذشته نیست ؛

برای این منظور ، شخص باید حداقل تاحدودی در پیرامون اندیشه‌های آنان قرار بگیرد ، و از نظر قدرت با آنان در یک‌حد باشد . برای یک شاعر چه ستایشی از این والاتر که بدو بگویند « این شاعر ، شاعری‌ست سنتی » ؛ و این بدان معناست که او سوار بر اندیشه ، پیش می‌سازد ، و پیشرفت در برابر اوست . هر چه سنت‌ها در وجود او ریشه‌دارتر باشد ، شاعری ژرف‌بین‌تر است ؛ و هر چه قدرتمندتر باشد ، نیاز بدو میرم‌تر است ، و خیش او ژرف‌تر در خاک می‌کاود .

مقاله  
بهر  
مقدار  
دهم  
انداز  
ومقا  
را  
معتبر  
چا  
وهم  
همه  
نیست  
ایجاد  
برخو  
تدو  
از  
به‌تجا  
استب  
مسائل  
دربار  
متجر  
بخوا  
« من  
ارتز  
وحتا  
مختص  
وصف  
مناس